

جایگاه قواعد عمومی قراردادها در معاهدات بین‌المللی علی فقیه حبیبی^۱ ندا سامیار^۲

■ چکیده:

معاهدات و قراردادها وجوه افتراق و اشتراک دارند. معاهده در عرصه حقوق داخلی کشورها با قوانین مصوب مجلس قانون‌گذاری قابل مقایسه است. اما تفاوت مهم این دو آن است که مفاد معاهده نسبت به دولت‌هایی که با آن موافقت کرده‌اند قابل اجراست و معمولاً کاربرد عمومی ندارد. در واقع در حقوق داخلی افراد حق انتخاب و گریز از قانون را ندارند اما اعضای جامعه بین‌المللی از این حق برخوردارند. از لحاظ شرایط اعتبار، معاهدات و قراردادها تا حدودی همسانند. قراردادها برای صحت، شرایطی دارند که معاهدات نیز از این خصیصه مستثنی نیستند. به طور کلی میان این دو، شرایطی چون رضایت طرفین، موضوع معین و تا حدودی داشتن اهلیت، مشترک است اما در برخی موارد مهم و در جزئیات، میان این دو عنوان فاصله افتاده است. یکسان‌سازی اعتبار معاهده و قانون به طوری که عملاً اولویت معاهدات را پذیرفته و پژوهشی جامع در مقوله جایگاه بخش‌هایی از قواعد عمومی قراردادها در معاهدات بین‌المللی جهت دست‌یابی به قواعد عمومی معاهدات به صورت جامع و مانع در سیستم‌های حقوقی معتبر و رایج جهان و استفاده از قوانین داخلی که به صورت دقیق تدوین یافته‌اند، پیشنهادهای عمده این پژوهش هستند.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

۲. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، Neda.samyar@yahoo.com

کلید واژه‌ها: معاهدات، قراردادهای، قواعد عمومی قراردادهای، حقوق بین‌الملل، حقوق داخلی

مقدمه

نقش قواعد عمومی قراردادهای در معاهدات بین‌المللی اهمیت بسیاری در شکل‌دهی روابط بین‌کشورها دارد، کشورهایی که با فرهنگ و آداب و رسوم و قوانین متفاوتی در دنیای حاضر به دنبال زندگی در کمال صلح و آرامش در کنار دیگر ملت‌ها هستند. بررسی نحوه‌ی تنظیم معاهدات در حقوق بین‌الملل، اعتبار آن‌ها و ارتباط آن با قواعد عمومی قراردادهای اهمیت‌ی دوجندان دارد، زیرا در سنوات اخیر نحوه‌ی تنظیم موافقتنامه‌ها و تفاهم‌نامه‌های بین‌المللی روند واحدی نداشته است. لکن ضرورت مطالعه انتقادی برای هماهنگ نمودن این روش‌ها هرچه بیشتر احساس می‌شود. کنکاش در مورد تأثیرات متقابل حقوق داخلی و بین‌المللی دست کم این نتیجه را دارد که بدانیم در موارد تعارض هر یک با دیگری، چه سیاستی را باید اتخاذ نمود (ذولفقاری، ۱۳۸۱: ۹).

مبحث اول: بنیاد معاهدات بین‌المللی و قراردادهای

گفتار اول: تعاریف

بند اول: معاهده

معاهده یا عهدنامه یا پیمان^۱ یک توافقنامه بین‌المللی است که میان کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی منعقد شده و مشمول حقوق بین‌الملل می‌باشد. معاهده واژه‌ای عام است و کنوانسیون، موافقت‌نامه بین‌المللی، توافق‌نامه، پروتکل، پیمان، میثاق و ... را در بر می‌گیرد. با این‌که عناوین گوناگونی مشاهده می‌شود اما نامی که برای یک موافقت‌نامه انتخاب می‌شود فی‌الذمه اهمیت ندارد و فاقد اثر حقوقی است (والاس، ۱۳۸۲: ۲۸۰).

در عهدنامه ۱۹۶۹ حقوق معاهدات در ماده ۲ بند ۱ معاهده، چنین تعبیر شده

1. Agreement

است: «معاهده به معنی توافق بین‌المللی است که میان کشورها به صورت کتبی منعقد شده است و مشمول حقوق بین‌الملل می‌باشد اعم از این که در سندی واحد یا در دو یا چند سند مرتبط به هم آمده باشد، قطع نظر از عنوان خاص آن». با توجه به این که حقوق بین‌الملل عمومی تابعان دیگری نیز دارد می‌توان تعریف جامعی ارائه داد: معاهده یک توافقنامه‌ی بین‌المللی است که میان تابعان حقوق بین‌الملل منعقد می‌شود و تحت حاکمیت حقوق بین‌الملل قرار دارد بدون توجه به نام یا عنوان خاص. بنابراین معاهدات مهم‌ترین و دقیق‌ترین منبع حقوق بین‌الملل عمومی هستند و لذا تعریف معاهده دارای خصوصیات زیر می‌باشد:

۱. آزادی در نحوه‌ی کتبی بودن معاهده بین‌المللی.

۲. بین تابعان حقوق بین‌الملل منعقد شده باشد.

۳. مشمول حقوق بین‌الملل باشد.

۴. دو یا چند جانبه باشد و نه یک‌جانبه.

بند دوم: تعریف قرارداد

«قرارداد» لغت فرانسوی بوده و به توافق بین دو یا چند نفر در خصوص معادل چیزی که متضمن نفع حقوقی باشد اطلاق می‌شود. چنین قراردادی موضوعاً می‌تواند راجع به شناسایی و یا ایجاد و یا تغییر و یا اسقاط تعهد و یا انتقال حقی باشد. قرارداد در لغت مترادف با عقد و پیمان آورده شده است. ماده ۱۸۳ قانون مدنی بیان می‌دارد: «عقد عبارت است از این که یک یا چند نفر در مقابل یک یا چند نفر دیگر تعهد بر امری نمایند و مورد قبول آن‌ها باشد».

گفتار دوم: اعتبار معاهدات و قراردادها

بند اول: شروط اعتبار معاهدات

الف: بی‌عیب بودن رضا

کنوانسیون وین مسئله‌ی استناد به عیب رضا را به وسیله‌ی سازمان‌های بین‌المللی برای قراردادهایی که سازمان‌های مذکور عضو آن هستند باقی گذاشته است.

در مواد ۴۶ تا ۵۲ موارد زیر پیش بینی شده‌اند: نقض حقوق داخلی راجع به صلاحیت انعقاد معاهده (ماده ۴۶)، تصمیمات خاص مربوط به اختیار اعلام موافقت دولت (ماده ۴۷)، اشتباه (ماده ۴۸)، تقلب (ماده ۴۹)، تطمیع نماینده‌ی دولت (ماده ۵۰)، اجبار نماینده‌ی دولت (ماده ۵۱) و اجبار خود دولت در نقض اصول منشور ملل متحد (ماده ۵۲).

ممکن است موارد فوق نتایج مختلفی در بر داشته باشند. اکثریت عیوب رضا به بطلان نسبی منتهی می‌گردند و تنها دولت متضرر می‌تواند بدان‌ها استناد نماید و می‌تواند از طریق اعلام رضایت بعدی خود که به صورت صریح یا ضمنی انجام می‌گیرد، بطلان را بی‌اثر نماید (ماده ۴۵). مع الوصف، اجبار علیه نماینده یا علیه خود دولت، ممکن است منجر به بطلان قرارداد گردد و از طرف هر دولتی قابل استناد است و نمی‌توان چنین بطلانی را از طریق رضای مؤخر بی‌اثر نمود. بنابراین ملاحظه می‌شود که نوعی جریان تدریجی وجود دارد که به طور غیر محسوس از عیوب رضا شروع و به نقض قواعد مربوطه خاتمه می‌یابد. بنابر مشخصات حقوقی، بعضی از عیوب رضا راجع به نقض قواعد حقوق داخلی است که به رضایت دولت مربوط می‌شوند؛ بعضی دیگر مربوط به رفتار بین‌المللی دولت هستند و در این جا باید بین بطلان نسبی و بطلان مطلق اختلاف قائل شد.

- نقض قواعد حقوق داخلی مربوط به موافقت دولت
ماده ۴۶ از یک مورد کلی بحث می‌کند و ماده ۴۷ از یک مورد خاص.

۱- قواعد راجع به صلاحیت در مورد عقد قرارداد

نقض آشکار قاعده‌ی مربوط به صلاحیت به صورت استثناء بر اصل تنظیم شده است که به موجب آن فقط جنبه‌ی بین‌المللی موافقت شرط است و نه قانونی بودن آن از نظر حقوق داخلی کشور مربوطه.

۲- تجاوز نماینده‌ی دولت از حدود اختیارات

تجاوز نماینده‌ی دولت از حدود اختیاراتی که در ماده ۴۷ پیش‌بینی شده است، تابع استدلال فوق است. نحوه‌ی ابراز یا بیان رضایت دولت از طرف نماینده‌ی

مربوطه را حقوق داخلی معین می‌کند. با وجود این عادات و رسوم بین‌المللی هم در این زمینه وجود دارد. محدودیتی خاص که مطابق با این عادات و رسوم نباشد نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد، مگر این که به سایر دولت‌های متعهد ابلاغ شده باشد؛ در غیر این صورت دولت نمی‌تواند به مسئله تجاوز نماینده‌ی خود از حدود اختیارات به منظور تجدیدنظر در تعهداتی که قبلاً پذیرفته است، استناد نماید.

- عیوب راجع به رفتار بین‌المللی دولت

این عیوب که عبارتند از اشتباه، تقلب و تطمیع نیز بطلان نسبی رضا را به دنبال دارند، و فقط از طرف دولت متضرر قابل استناد هستند و با اعلام رضایت دولت مزبور زائل می‌گردند (هنجی، بی‌تا):

۱- اشتباه

اشتباه مذکور در ماده ۴۸ کنوانسیون وین، یک اشتباه حکمی نیست؛ بلکه اشتباهی است مرتبط با یک موضوع و یا یک عمل. علی‌رغم مشکل تشخیص بین امر حقوقی و امر خارجی (به خصوص وقتی که مسئله‌ی توصیف موضوع هم در بین باشد) کمیسیون حقوق بین‌الملل این محدودیت را که از رویه‌ی قضایی بین‌المللی استفاده می‌شده پذیرفته است. بدین ترتیب باید وجود یا صحت عینی اعمال واقع شده و ارزیابی وسعت شمول قلمرو حقوقی آن‌ها را در مقابل هم قرار داد. دولت‌ها بدین ترتیب در مقابل تفسیری که از حقوق بین‌الملل می‌کنند، به طور کامل مسئولیت دارند و این خود ناشی از حق حاکمیت آن‌هاست. دولت نبایستی از مکان ایجاد اشتباه آگاه بوده، یا با رفتار خود سهمی در ایجاد آن داشته باشد. این نیز نتیجه‌ی حق حاکمیت دولت در تنظیم روابط بین‌المللی خود می‌باشد. بنابراین به نظر می‌آید که اشتباه باید تقریباً حاصل فورس‌ماژور باشد و کمیسیون حقوق بین‌الملل معتقد است که این ایراد ممکن است موجب شود تا قابل استناد بودن اشتباه، در عمل از بین برود. اشتباه باید رکن اساسی تعهد دولت را تشکیل داده باشد؛ به طوری که چنانچه آن اشتباه رخ نمی‌داد، دولت مزبور رضایت خود را ابراز نمی‌داشت. این شرط مطابق رویه‌ی قضایی بین‌المللی است؛ ولی در عمل ارزیابی آن بسیار

دقیق و حساس است. کنوانسیون وین اختلافی بین اشتباه یک جانبه و اشتباه مشترک قائل نمی‌شود، هر چند که نتایج حاصله از نظر اعتبار قرارداد ممکن است مختلف باشد. در عملکرد بین‌المللی، اشتباه بیشتر موجب تصحیح یا تغییر معاهده می‌شود تا موجب بطلان. موافقت دولت و اشتباه به همان صورت، ولی به طور غیر قابل استناد پذیرفته می‌شود. بیشتر مصادیق این موضوع راجع به مسائل مربوط به مرزها و به ویژه حاصل غیر دقیق بودن نقشه‌هاست. اشتباه و به ویژه اشتباه یک جانبه ممکن است حاصل اعمال متقابلانه‌ی دولت دیگر باشد که عیب‌های مشخصی را که منجر به تعدد عیب‌های قابل استناد می‌گردد، ایجاد کرده است.

۲- تقلب و تطمیع نماینده‌ی دولت

برعکس عیب‌های قبلی، این عیوب الزاماً سوء نیت فعلیت یافته‌ی دولت مذاکره‌کننده را به همراه دارد. کنوانسیون وین، تقلب را در ماده ۴۹ و مورد خاص تطمیع نماینده‌ی دولت را در ماده ۵۰ بیان می‌کند.

- تقلبی که موجب معیوب شدن رضا است، به عنوان روش مزدورانه‌ای که یک دولت را به سوی عقد معاهده سوق داده تعریف شده است. کمیسیون حقوق بین‌الملل به عنوان مثال حضور شخص دیگری را به جای نماینده‌ی واقعی یا هر نوع روش اغواکننده را از مصادیق تقلب می‌داند.

- در مورد تطمیع نماینده‌ی دولت، این محذور کمتر به چشم می‌خورد. تطمیع یک فرضیه‌ی استثنائی در روابط بین‌المللی نیست؛ ولی باید از الطاف مخصوص و از نزاکت متعارف مجزا شود. به هر حال باید ثابت گردد که تطمیع انجام گرفته است و نیز ثابت شود که تطمیع منتسب به عمل مستقیم یا غیر مستقیم دولت مذاکره‌کننده بوده و در ایجاد تعهدات آن دولت نقشی تعیین‌کننده داشته است؛ در چنین صورتی می‌توان گفت که تدلیس واقع شده است. تقلب فقط رضای دولت معاهد را معیوب نمی‌کند، بلکه مبین قصور دولت دیگر طرف قرارداد که باید به تعهدات بین‌المللی خود با حسن نیت عمل کند نیز می‌باشد. چنانچه اجبار در کار باشد قصور هم مشخص‌تر و هم مهم‌تر است و در نتیجه، نتایج حاصله از آن هم قاطع‌تر و تعیین‌کننده‌تر خواهد بود.

۳- اعمال فشار علیه دولت یا علیه نماینده‌ی آن

هدف عیب‌هایی که از اعمال فشار علیه دولت یا نماینده‌ی آن ناشی می‌شود، فقط حفظ استقلال اراده‌ی یک دولت معین نیست بلکه بیشتر برای حفظ برابری دولت‌ها و منع به کار بردن زور در روابط بین‌المللی است که از اصول اساسی حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود و دارای منافع همگانی است. بنابراین منظور عیب‌های ذاتی است که قابلیت استناد به آن‌ها محدود به دولت متضرر نیست و نمی‌توان عیوب فوق‌الذکر را با رضایت مؤخر زائل نمود. چنان‌چه دولتی تصمیم بگیرد که به اختیار خود معاهده‌ای را که تحت اجبار منعقد شده است، قبول نماید، باید چنین تلقی نمود که چنین موافقتی به معنای انعقاد یک قرارداد جدید است و نه تأیید قرارداد اول. بنابراین دو موردی که در کنوانسیون مشخص شده‌اند، یعنی یکی اعمال فشار یا اجبار علیه نماینده‌ی دولت (ماده ۵۱) و دیگری اعمال فشار علیه خود دولت (ماده ۵۲)، واجد خصوصیات مشترکی هستند. مع‌ذالک این‌ها دارای وسعت شمول واحدی نیستند و الزاماً نتایج یکسانی ندارند (همان).

ب: اهلیت داشتن برای انعقاد معاهده

یکی از شرایط اساسی انعقاد معاهده این است که طرفین مذاکره باید از اهلیت انعقاد معاهده برخوردار باشند.

۱- تابعان دارای شکل خاص

یکی از این نوع تابعان، دولت واتیکان است که کشورها آن را به عنوان تابع حقوق بین‌الملل به رسمیت شناخته‌اند و برای آن صلاحیت انعقاد معاهده قائل شده‌اند. معاهداتی که دولت واتیکان با دولت‌های دیگر منعقد می‌کند کنکوردات^۱ نام دارد. سایر تابعان دارای شکل خاص عبارتند از: دولت‌های در تبعید، شورشیان و نهضت‌های آزادی‌بخش. این دسته از تابعان دارای شکل خاص، فقط با کشورهایی صلاحیت انعقاد معاهده دارند که از سوی آن‌ها به رسمیت شناخته شده باشند.

1. concordat

۲- حکومت‌های عضو یک فدرال

کنوانسیون ۱۹۶۹، اهلیت حکومت‌های عضو دولت فدرال را نفی نکرده است. با این حال، قاعده‌ای هم در این خصوص وضع نکرده است. به عبارتی کنوانسیون در خصوص اهلیت دولت‌های عضو فدرال برای انعقاد معاهده، سکوت اختیار کرده است. اما آنچه در عمل وجود دارد این است که دولت‌های عضو فدرال تنها در صورتی می‌توانند مبادرت به انعقاد معاهدی بین‌المللی کنند که از سوی قانون اساسی فدرال صالح به این امر شناخته شده باشند. در غیر این صورت، صلاحیت انعقاد معاهده را ندارند. به عنوان مثال، قبل از فروپاشی شوروی، دو جمهوری اوکراین و روسیه سفید، از سوی قانون اساسی فدرال دارای چنین صلاحیتی بودند.^۱

۳- سازمان‌های بین‌المللی

با توجه به این که در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین صحبتی از اهلیت سازمان‌های بین‌المللی به میان نیامده است، و از طرفی سازمان‌ها برای گسترش روابط خود و رفع نیازهای خود و هم‌چنین نیل به اهداف خود، محتاج انعقاد معاهدات بین‌المللی هستند، در سال ۱۹۸۶، دومین کنفرانس وین تشکیل شد و در پایان این کنفرانس، کنوانسیون ۱۹۸۶ حقوق معاهدات به تصویب رسید. بر اساس این کنوانسیون، سازمان‌های بین‌المللی نیز برای انعقاد معاهدات بین‌المللی صالح شناخته شدند. لازم به ذکر است که هر معاهده‌ی بین‌المللی که حداقل یکی از اطراف آن یک سازمان بین‌المللی باشد، همین کنوانسیون ۱۹۸۶ بر آن حاکم خواهد بود، هر چند اکثر اطراف آن معاهده، دولت‌ها باشند.

ج: مطابقت با قواعد آمره

کنوانسیون وین با اختصاص دو ماده ۵۳ و ۶۴ راجع به رابطه‌ی موجود بین قواعد آمره و اعتبار قراردادهای، پیش از آن که علل مشخص و معینی را ذکر کرده باشد، مکانیسم علل بطلان معاهدات را به وجود آورده است. در حقیقت یکی از جنبه‌های چشم‌گیر در کنوانسیون وین، به استثنای حالت خاص ماده ۵۲، نداشتن محتوای مشخص است. ولی عجیب بودن مسئله در آن است که از طریق

حقوق قراردادها یک مفهوم کلی‌تر و کاملاً خارج از حیطه‌ی قرارداد به دست می‌آید؛ زیرا که منطقاً قواعد آمره نباید فقط بر روابط قراردادی حاکم باشند؛ بلکه باید تمامی رفتارهای بین‌المللی دولت را تعیین نمایند. از این نظر، معنی یا مفهوم کلی، مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد. در این مورد مباحثات شدیدی به موازات کارهای کمیسیون حقوق بین‌الملل دوباره به جریان افتاده است. هر چند از این پس اصل قاعده آمره را مشکل بتوان در نظام بین‌المللی مورد اعتراض قرار داد، ولی می‌توان درباره‌ی نقش آن به بحث پرداخت.

د: تشریفات انعقاد معاهدات

معاهده‌ی بین‌المللی، سند رسمی بین‌المللی است که آثار حقوقی به آن مرتبط بوده و دارای ارزش و اعتبار بین‌المللی است و برای تهیه و تنظیم و ایجاد چنین سندی، مراحل و تشریفات چند لازم است که در ذیل به بررسی بخش‌های اولیه‌ی این تشریفات پرداخته می‌شود:

۱- مذاکره

قبل از انعقاد سند معاهدات، کشورها با یکدیگر مذاکره می‌کنند. امروزه به ندرت رؤسای کشورها شخصاً در مذاکرات راجع به انعقاد معاهدات شرکت می‌نمایند، این امر می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد از جمله گستردگی قابل ملاحظه‌ی مذاکرات مربوطه و فنی و تخصصی بودن مذاکرات^۱. مذاکره در واقع مرحله‌ی مقدماتی انعقاد یک معاهده است که طی آن نمایندگان دولت‌ها، دیدگاه‌های خود را نسبت به موضوعات مورد بحث بیان می‌کنند. بنابراین دولت مذاکره‌کننده، دولتی است که در تنظیم و پذیرفته شدن متن یک معاهده شرکت کرده باشد. لازم به ذکر است که پس از مذاکره باید موضوعات مورد نظر، به نگارش در بیاید. به همین دلیل، قبل از انجام مذاکرات اقدام به تهیه‌ی پیش‌نویس می‌شود. در مورد معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی، معمولاً پیش‌نویس آن‌ها توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه می‌شود، سپس متن پیش‌نویس شده به کنفرانس و مجمع دولت‌ها فرستاده می‌شود و آن‌جا مورد مذاکره قرار می‌گیرد.

- مقامات صلاحیت‌دار برای انجام مذاکرات بین‌المللی

براساس حقوق بین‌الملل، کلیه‌ی مقامات یک کشور، صلاحیت انجام مذاکره برای انعقاد یک معاهده‌ی بین‌المللی را ندارند. بلکه تنها کسانی دارای چنین صلاحیتی می‌باشند که از سوی دولت متبوع خود دارای اختیارنامه باشند. اختیارنامه به سندی گفته می‌شود که به وسیله‌ی مرجع صالح یک دولت صادر می‌شود و بر طبق آن، شخص یا اشخاصی را به نمایندگی از طرف آن دولت جهت مذاکره، قبول یا تأیید متن یک معاهده، یا جهت اعلام رضایت آن دولت به التزام در قبال یک معاهده و یا جهت انجام هر اقدام دیگری در مورد یک معاهده تعیین می‌کنند. بر طبق کنوانسیون ۱۹۶۹ وین، داشتن اختیارنامه برای انجام مذاکرات الزامی نیست، بلکه همین که شخص مذاکره‌کننده، مدرکی دال بر صلاحیت انعقاد معاهده ارائه کند و یا از نحوه‌ی عمل دولت متبوع وی، مشخص شود که فرد مزبور به منظور انجام مذاکرات معرفی شده است، کفایت می‌کند. برخی از افراد به سبب شغل خاص خود، نماینده‌ی دولت متبوع خویش محسوب می‌شوند و بدون نیاز به اختیارنامه یا مدرک دیگری، صلاحیت انعقاد معاهده را دارند. این افراد عبارتند از: رؤسای جمهور، رؤسای دولت‌ها، وزرای امور خارجه، رؤسای هیأت‌های دیپلماتیک و نمایندگان دولت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی.

لازم به ذکر است که چنانچه مذاکرات مربوط به انعقاد یک معاهده از سوی افراد غیر صلاحیت‌دار انجام پذیرد، آن معاهده اثر حقوقی نخواهد داشت مگر آن که متعاقباً به وسیله‌ی کشور متبوع فرد مورد نظر، مورد تأیید قرار گیرد. از این‌مطلب بر می‌آید افرادی که دارای اختیارنامه یا مدرک دیگری می‌باشند، قطعاً در چارچوب اختیارات خود قادر به انجام مذاکره هستند

۲- طرفین معاهده

برای آن که معاهده‌ای منعقد گردد لازم است که طرفین معاهده از تابعان حقوق بین‌الملل باشند. از این جهت تا زمانی که کشورها تنها تابعان حقوق بین‌الملل به شمار می‌آیند، معاهده فقط توافق و قرار بین کشورها محسوب می‌شود و به همین سبب، عقد معاهده با کشورهای عضو اتحادیه‌ها و یا با

کشورهای متحد، مشکلاتی به وجود می‌آورد. در نهایت چون بعداً خصوصیت تابعیت از حقوق بین‌الملل درباره‌ی دسته‌ی دیگری از تابعان حقوق بین‌الملل که غیردولتی بودند، به رسمیت شناخته شد. تبعاً درباره‌ی این دسته‌ی اخیر نیز توافق و قرار، از جمله‌ی معاهدات محسوب شد. چنان که در این باره می‌توان از معاهدات منعقد به وسیله‌ی سازمان‌های بین‌المللی بین خودشان و یا با کشورها نام برد (حکمت، ۱۳۶۴: ۱۰).

۳- انعقاد معاهده

برحسب این تعریف برای آن که معاهده‌ای منعقد گردد، واجب و لازم است که بین اراده و خواست متعاهدان توافق مطابقت وجود داشته باشد. لکن لازم نیست که این توافق و اراده در یک زمان و به موازات یکدیگر صورت پذیرد، زیرا ممکن است یکی از تابعان حقوق بین‌الملل، اراده و خواست خود را به صورت یک‌جانبه بیان کند و بعداً موافقت و مطابقت اراده‌ی خود را با آن اعلام نماید و موازین آن را بپذیرد یا آن که چندین تابع حقوق بین‌الملل به صورت دسته جمعی با اراده و خواست یک‌جانبه، نخستین موافقت و تطابق اراده‌ی خود را با آن رسماً اعلام نمایند. بدین ترتیب معاهده‌ی دیگری یک عمل و سند حقوقی یک طرفه محسوب نمی‌شود (همان). اصولاً روش‌های متفاوتی برای ابراز رضایت یک کشور برای متعهد شدن نسبت به یک معاهده اعمال شده است. به موجب ماده‌ی ۱۱ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ رضایت دولت برای متعهد شدن به معاهده توسط امضاء، تبادل اسناد معاهده، تصویب، پذیرش، تأیید یا الحاق و یا روش دیگری که مورد توافق قرار گرفته باشد، امکان پذیر است.^۱ به طور معمول برای رسمیت یافتن یک معاهده و به اجرا در آمدن آن لازم است معاهده در داخل هر یک از کشورهای امضاکننده طی تشریفات خاصی که در مقررات داخلی هر یک مقرر شده و عمدتاً به وسیله‌ی قوه مقننه است، به تصویب برسد^۲ که البته این امر در هنگام امضا معاهده تصریح می‌گردد.^۳ مثلاً تصریح می‌شود که معاهده پس از

۱. عهدنامه ۱۹۸۶ وین نیز همین اشکال اعلام رضایت را در مورد سازمان‌های بین‌المللی عنوان نموده، ولی به‌جای واژه‌ی "تصویب" واژه‌ی "سند رسمی" را مورد استفاده قرار داده است.

2. Ratification

۳. در معاهدات دو جانبه مبدأ آغاز به اجرا در آمدن معاهده، تاریخ مبادله‌ی اسناد تصویب، تاریخ تنظیم صورت مجلس دال بر تأیید مبادله‌ی اسناد تصویب، تاریخ دومین سند تصویب و یا تاریخ انقضای

تصویب در تعداد خاصی از کشورهای امضاکننده به مرحله‌ی اجرا در خواهد آمد.

لازم به ذکر است در رابطه با تصویب معاهدات، هر کشور مقررات خاص خود را دارد و ممکن است معاهداتی به وسیله‌ی نماینده‌ی دولت امضا شود، ولی در نهایت، به تصویب مقامات ذیصلاح نرسد.^۱ بنابراین ممکن است بین زمان امضای معاهده با لازم الاجرا شدن آن به میزان مدت تصریح شده در پیمان فاصله بیافتد و حتی ممکن است اصولاً شرطی که در خود معاهده برای اجرایی شدن آن ذکر شده مثلاً تصویب تعداد معینی از امضاکنندگان تحقق نیابد (مثلاً پارلمان نروژ با امتناع از تصویب الحاق این کشور به معاهده ۱۹۵۷ رم، موجب شد این کشور به عضویت جامعه اقتصادی اروپا در نیاید).

در جمهوری اسلامی ایران به موجب اصل ۷۷ قانون اساسی، عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی باید به تصویب مجلس شورای اسلامی برسد. اصل ۱۲۵ این قانون نیز مقرر می‌دارد: «امضای عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها و قراردادهای دولت ایران با سایر دولت‌ها و همچنین امضای پیمان‌های مربوط به اتحادیه‌های بین‌المللی پس از تصویب مجلس شورای اسلامی با رییس جمهور یا نماینده‌ی قانونی اوست». بنابراین، بر اساس نظریات تفسیری شورای نگهبان از اصول مذکور و به موجب آیین‌نامه چگونگی تنظیم و انعقاد توافق‌های بین‌المللی مصوب ۷۱/۱۲/۱۳ هیأت وزیران توافق‌های حقوقی ساده خارج از شمول تصویب مجلس بوده و با امضای وزیر یا بالاترین مقام اجرایی دستگاه مستقل دولتی یا مقامات صلاحیت‌دار از سوی آنها، قدرت و اعتبار قانونی می‌یابند. در قانون مدنی ایران نیز ماده ۹ مقرر داشته: «مقررات عهدی که بر طبق قانون اساسی بین دولت ایران و سایر دول منعقد شده باشد،

مدتی پس از مبادله‌ی اسناد تصویب می‌باشد در حالی که در معاهدات چندجانبه تودیع یا تسلیم آخرین سند تصویب یا الحاق و یا تودیع تعداد معینی اسناد تصویب یا الحاق و سپری شدن مدتی معین از تودیع می‌باشد.

۱. دولت علاوه بر روش امضا و تصویب ممکن است از طریق الحاق، Accession, Adherence. عضو جامعه‌ی اقتصادی اروپا دربیاید.

در حکم قانون است». به موجب ماده ۳، همین قانون برای اجرایی شدن معاهده، انتشار آن در روزنامه‌ی رسمی الزامی می‌باشد.

۴- ایجاد آثار حقوقی

برحسب معاهده، آن دسته از تعهدات حقوقی و قضایی به عهده‌ی طرفین برقرار می‌گردد که اجرای آن تعهدات از طرف متعاهدین الزامی است. از این جهت تعهدات حقوقی و قضایی باید به عهده‌ی کشورها باشد نه به عهده‌ی کسانی که موضوع را مورد مذاکره قرار داده‌اند. خواه رئیس کشور باشد یا رئیس دولت. در صورتی که این تعهدات، تعهد رئیس دولت یا رئیس کشور باشند، دیگر به آن معاهده نمی‌گویند و آن را «جنتلمنز اگریمنتز» می‌نامند. زیرا این نوع تعهدات تا زمانی که اشخاص مذکور بر سر کار باشند ادامه دارد ولی وقتی که از کار برکنار شوند پایان می‌یابند. اما در این باب باید اشاره کرد که حقوق بین‌الملل بر این نوع توافق‌ها حاکم نیست و مسئولیت بین‌المللی کشورها را ایجاد نمی‌نماید.

۵- تبعیت از حقوق بین‌الملل

درست است که حقوق بین‌الملل الزاماً حاکم بر معاهدات است، اما باید دانست که حقوق بین‌الملل به تنهایی حاکم بر معاهدات نیست. چون معاهدات با مسائل مختلف و گوناگون سروکار دارند طبعاً هم تابع نظم قضایی بین‌المللی و هم تابع نظم قضایی داخلی هستند. خاصه در هنگام انعقاد معاهده، حقوق داخلی بیشتر بر آن حاکم است تا حقوق بین‌الملل (حکمت، ۱۳۶۴: ۱۲).

بند دوم: شرایط صحت قراردادهای داخلی (قواعد عمومی قراردادها)

تشکیل قراردادها معمولاً نیاز به تشریفات خاصی ندارد و به مجرد این که اراده‌ی افراد در خصوص ایجاد یک ماهیت حقوقی به مرحله‌ی اعلام رسید و مورد توافق قرار گرفت، یک قرارداد بین آن‌ها تشکیل می‌شود. روش اعلام اراده نیز اهمیت ندارد بلکه هر وسیله که دلالت بر قصد انشای افراد کند، می‌تواند موجب آثار حقوقی گردد (امامی، ۱۳۸۲: ۱۸۱). برای تشکیل

قرارداد وجود شرایط اساسی صحت معامله که در ماده ۱۹۰ به بعد قانون مدنی مذکور است، ضرورت دارد. دلیل این امر تبعیت قراردادهای از قواعد عمومی قراردادهاست. برای صحت هر معامله چند شرط اساسی وجود دارد:

الف: قصد و اراده طرفین

اراده، سازنده‌ی عمل حقوقی است زیرا اعمال حقوقی اعتباری هستند و بدون دخالت اراده‌ی طرفین، هیچ ماهیت حقوقی به وجود نخواهد آمد (شهیدی، ۱۳۸۲: ۱۳۲). بنابراین اولین شرط لازم برای ایجاد آثار حقوقی، وجود اراده‌ی طرفین است که پس از این که به مرحله‌ی اعلام رسید و مورد توافق قرار گرفت منجر به ایجاد یک ماهیت حقوقی خواهد شد. به همین دلیل است که ماده ۱۹۱ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «عقد محقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بودن به چیزی که دلالت بر قصد کند». همان‌طور که از مفهوم ماده‌ی مذکور پیداست آنچه که به تحقق عقد می‌انجامد، وجود قصد انشاء است ولی از آنجا که اراده یک امر درونی و روانی است و تحقق آن ذاتاً همراه با بروز خارجی نیست باید این اراده‌ی انشایی به وسیله‌ای ابراز گردد تا در ایجاد آثار حقوقی مؤثر واقع شود (همان). قصد، مهم‌ترین عنصر اساسی هر عمل حقوقی است. از نظر شرع و قانون اگر کاری فاقد قصد باشد، اعتبار ندارد و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. البته قصد و اراده‌ی باطنی به تنهایی برای ایجاد عقد و معامله کافی نیست، بلکه آن اراده‌ی باطنی نیاز به «مبرز» دارد؛ یعنی طرفین معامله باید قصد و رضای باطنی خود را به وسیله‌ی لفظ یا عملی اظهار و ابراز نمایند، و در غیر این صورت نقل و انتقالی انجام نمی‌گیرد.

در خصوص این که روش اعلام اراده چگونه و به چه وسیله‌ای باشد قانون مدنی وسیله‌ی خاصی را لازم ندانسته است. بنابراین اعلام اراده با هر وسیله که بتواند بر آن دلالت کند قابل تحقق است زیرا ماده ۱۹۱ قانون مدنی به طور مطلق همراه بودن قصد را با چیزی که دلالت بر آن کند شرط تأیید قصد اعلام کرده است و از لفظ یا وسیله‌ی خاصی برای دلالت قصد نام نبرده است. علاوه بر این، ماده ۱۹۲ قانون مدنی نیز مقرر می‌دارد: «انشاء معامله ممکن است به وسیله‌ی عملی که مبین قصد و رضا باشد، مثل قبض و اقباض، حاصل گردد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد» پس جز در مواردی که

قانون استثنا کرده باشد، انشای عقد با هر عملی که حاکی از قصد باشد، محقق می‌گردد.

ب: اهلیت طرفین

متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند (ماده ۲۱۰ قانون مدنی) عدم اهلیت برای معامله ممکن است عام باشد (مانند عدم اهلیت دیوانه یا کودک) یا خاص (مانند عدم اهلیت قیم یا صغیر). برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ، عاقل و رشید باشند (ماده ۲۱۱ قانون مدنی). معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند به واسطه‌ی عدم اهلیت باطل است (ماده ۲۱۲ قانون مدنی). در واقع، نتیجه‌ی فقدان اهلیت، بطلان و بی‌اعتباری معامله است.

ج: موضوع معین مورد معامله

مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هر یک از متعاملین تعهد به تسلیم یا ایفای آن را می‌کند (ماده ۲۱۴ قانون مدنی). هم‌چنین مورد معامله باید مالیت داشته و متضمن منفعت عقلایی و مشروع باشد (ماده ۲۱۵ قانون مدنی). در هر معامله‌ی صحیحی باید موضوع معامله نیز معین باشد، بنابراین مورد معامله نمی‌تواند یکی از دو یا چند شی معین قرار گیرد. مثلاً چنانچه کسی تعهد نماید که پس از دو ماه خانه و یا باغ خود را به دیگری انتقال بدهد و یا تعهد کند هر یک از آن دو را که متعهد له بخواهد به او انتقال خواهد داد، آن تعهد باطل می‌باشد.

د: مشروعیت جهت معامله

در معامله لازم نیست که جهت آن تصریح شود ولی اگر تصریح شده باشد باید مشروع باشد و در غیر این صورت، معامله باطل است (ماده ۲۱۷ قانون مدنی). جهت معامله عبارت از داعی و انگیزه‌ای است که قبیل از معامله در هر یک از متعاملین پیدا می‌شود و سبب انجام معامله می‌گردد. مثلاً کسی که مقروض است خانه خود را می‌فروشد تا قرض خود را ادا نماید، جهت فروش خانه، تأدیه دین است. جهت، امری است که هر یک از متعاملین قبل از معامله تصور می‌نماید به وسیله‌ی انجام معامله بتواند آن را در خارج ایجاد نماید. جهت، متعاملین را بر می‌انگیزد که معامله را انجام دهند، تا بتوانند به منظور خود نائل گردند. به موجب

مقررات قانون مدنی ایران، ذکر جهت معامله ضرورتی ندارد لکن اگر در معامله ذکر شود باید مشروع باشد و گرنه معامله باطل است. بنابراین جهت نامشروع در صورتی موجب بطلان معامله می‌شود که صریحاً در قرارداد یا معامله ذکر شود. همان هدف و انگیزه غیرمستقیم و بدون واسطه‌ی معامله است که معامله‌کننده بر اثر آن، ترغیب و حاضر به انجام معامله می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۴۰۱ق: ۲۶۵).

مبحث دوم: روابط متقابل حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی

با بروز اختلافات عمده بین کشورها و جنگ‌های طولانی و فرسایشی، به ویژه در جنگ جهانی دوم، ضرورت توجه به حقوق بین‌الملل بیش از پیش آشکار شد. با استقبال حقوقی کشورها از منشور سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌های مختلف، مسأله‌ی تعارض قوانین داخلی کشورها با این قوانین و تعهدنامه‌ها نمایان گشت. از این رو، لازم است مسأله‌ی تطابق یا عدم تطابق این مجموعه قوانین با قوانین داخلی کشورها مورد بررسی و ارزیابی دقیق قرار گیرد.

گفتار اول: بررسی مسأله از جنبه تئوریک

بند اول: دولیسم (نظریه‌ی دوگانگی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی)

طبق این نظریه، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دو نظام حقوقی برابر، مستقل و مجزا از یکدیگرند و این دو رشته از حقوق به‌مانند دو ساختمان جدا از یکدیگر هستند که هر کدام روی زمین خاصی بنا گذاشته شده است بدون آن که یکی بر دیگری متکی باشد هر چند که ممکن است در مبانی و شکل‌گیری قواعد حقوقی وجوه اشتراکی داشته باشند ولی دلیل این جدایی این است که طبیعت روابط افراد با طبیعت روابط دولت‌ها به طور بنیادی متفاوت است و به همین خاطر دو نوع حقوق خاص برای آن تنظیم شده است (ذوالعین، ۱۳۸۶: ۵۳۳؛ عالیخانی، ۱۳۹۰: ۶۵). این نظریه، نتیجه‌ی منطقی تفاوت‌های بنیادینی است که میان حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی دیده می‌شود. این تفاوت‌ها از جهات: مبانی، موضوع، منابع، تابعان، خصوصیات و نظام حقوقی (ساختارهای

حقوقی)، پذیرش، ارزش قضائی و مطالب آن‌ها می‌باشد (ذوالعین، ۱۳۸۶: ۵۳۷؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۰: ۷۲).

بند دوم: وجوه مختلف مونیزم (نظریه یگانگی^۱ حقوقی)

در نظر طرفداران این نظریه، حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی از یکدیگر جدا نبوده، بلکه قسمتهای مختلفی از یک بنای واحد حقوقی را تشکیل می‌دهند. اما در اینکه جای هر یک از این دو رشته در این بنای حقوقی کجاست، بین پیروان این مکتب اختلاف است.

الف) نظریه یگانگی حقوقی با تقدم و برتری حقوق داخلی

بر اساس این نظریه، حقوق بین‌الملل بر موازین و اصولی استوار است که ریشه در حقوق داخلی دارد و در قراردادهای بین‌المللی تبلور یافته است. در چنین حالتی، حقوق بین‌الملل یک حقوق عمومی خارجی است و در آخرین مرحله، با قواعد حقوق داخلی ارتباط پیدا می‌کند. مهم‌ترین طرفداران این نظریه، یلینگ و وایهرینگ آلمانی هستند (ذوالعین، ۱۳۸۶: ۵۴۴؛ عالیخانی، ۱۳۹۰: ۶۷؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۹۰: ۷۶-۷۵).

ب) نظریه یگانگی حقوقی با تقدم و برتری حقوق بین‌الملل

بر اساس این نظریه، برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی مسلم است. نظام حقوقی داخلی مشتق از حقوق بین‌الملل است و حقوق بین‌الملل، مشخص‌کننده صلاحیت‌های کشورهاست و آن‌ها را به محدود و معین کردن صلاحیت‌های خود ملزم می‌نماید.

- تأثیر پذیرش یا عدم پذیرش برتری حقوق بین‌الملل بر قوانین کشورها: برخی حقوق‌دانان برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی کشورها را یک اصل مسلم و بدیهی شمرده‌اند. هم‌چنین برخی عهدنامه‌ها و کنوانسیون‌ها مؤیداتی در این زمینه ذکر کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. در حال حاضر، اولویت حقوق بین‌الملل نه تنها مورد قبول اغلب علما و حقوق‌دانان

کشورهای مختلف است، بلکه رویه‌ی قضایی بین‌المللی و طرز عمل دولت‌ها در اجرای مقررات حقوق بین‌الملل این اولویت را مسلم می‌سازد. دیوان دایمی دادگستری بین‌المللی در رأی مشورتی خود، که در سال ۱۹۳۰ صادر نمود، چنین گفته است: «این اصل مورد قبول عموم دولت‌هاست که در روابط بین دول امضاکننده‌ی یک عهدنامه، مقررات حقوق داخلی نمی‌تواند بر مقررات عهدنامه‌ی بین‌المللی تقدم داشته باشد». در طرحی که کمیسیون حقوق-دانان امریکایی در سال ۱۹۲۷ در ریودوژانیرو تهیه کرده است، لزوم رعایت و احترام حقوق بین‌الملل از طرف مقامات داخلی کشورهای امریکایی مورد قبول واقع شده و علاوه بر آن، تصریح شده است که قوانین ملی نباید مخالف حقوق بین‌الملل باشد. ماده ۲ طرح مزبور چنین مقرر می‌دارد: «مقررات حقوق بین‌الملل قراردادی است که جزو قوانین داخلی هر دولت است و مقامات ملی نباید با توجه به قوانین اساسی خود آن‌ها را اجرا نمایند». مقررات ماده ۳، ماده ۲ را به این شرح تکمیل می‌نماید: «مقررات قوانین ملی نباید مخالف و مبین با حقوق بین‌الملل قراردادی باشند». در بعضی عهدنامه‌هایی که اخیراً بین دولت‌ها منعقد شده، اصل تقدم حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی صریحاً مورد قبول دولت‌های متعاقد واقع شده است.

بند سوم: دیدگاه هماهنگی

این دیدگاه معتقد است که تقسیم دیدگاه‌های مربوط به رابطه حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی به دو دیدگاه مونیسیم و دوئالیسم با دنیای واقعی و رویه‌ی عملی دولت‌ها، محاکم داخلی و سازمان‌های بین‌المللی مطابقت نمی‌کند. پیروان این دیدگاه معتقدند هیچ نوع تعارضی بین این دو نوع حقوق نیست و هر یک افراد و قلمرو و وظایف خاص خود را دارند. در صورتی که دولتی در راستای انجام تعهدات حقوق داخلی ناقض یک تعهد بین‌المللی گردد می‌بایست مسئولیت بین‌المللی آن را بپذیرد، از این رو دولت‌ها سعی کرده‌اند در عمل این تعارض و وظایف (نه تعارض دو سیستم حقوقی) را به حداقل کاهش دهند (امیدی، ۱۳۸۸: ۴۹). دیدگاه سوم خالی از مناقشه نیست و مخلوطی از بحث نظری و عملی می‌باشد.

گفتار دوم: تأثیرات متقابل حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی

بند اول: تأثیر حقوق داخلی بر حقوق بین‌الملل

تنظیم روابط بین‌الملل صرفاً توسط قواعد حقوق بین‌الملل صورت نمی‌گیرد، بلکه در برخی موارد قواعد حقوق داخلی نیز در تنظیم آن سهیم است. به عنوان مثال، هرچند قواعد حاکم بر معاهدات بین‌المللی باید منطبق با مقررات مندرج در کنوانسیون وین ۱۹۶۹ راجع به حقوق معاهدات باشد، اما این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که برای تشخیص مقام صلاحیت‌دار کشورها برای تصویب معاهدات بین‌المللی باید به قوانین اساسی و سایر قوانین و مقررات آن‌ها مراجعه کرد و یا این که اطلاع از مقررات مربوط به انتخاب نمایندگان سیاسی (سفرا، کارداران، دیپلمات‌ها) تنها با مطالعه مقررات داخلی انجام می‌پذیرد. بدین ترتیب، درک و کشف موضع حقوقی دولت‌ها در مورد موضوعات بین‌المللی از طریق مطالعه‌ی حقوق داخلی آن‌ها میسر خواهد بود. از این رو، اغلب اتفاق می‌افتد که در خلال صدور رأی در مورد یک دعوا در برابر یک دادگاه بین‌المللی، دادگاه احساس می‌کند که لازم است بخش‌های ذی‌ربط قوانین داخلی را مورد مطالعه قرار دهد. در واقع، مواردی پیش آمده که حل موضوعات مهم، مستلزم تفسیر قوانین داخلی بوده و قواعد حقوق بین‌الملل به معنی آن موضوعیت تأکید نداشته است (ذوالفقاری، ۱۳۸۱: ۹۵). به هر حال، مراجعه به قوانین داخلی می‌تواند شاهد خوبی برای تشخیص رعایت یا عدم رعایت تعهدات بین‌المللی از سوی کشورها قرار گیرد. در این زمینه، دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه‌ی برخی منافع آلمان در سیلزی علیای لهستان اعلام می‌دارد: «مسئله‌ی دیوان خواسته شده که قوانین موجود لهستان را تفسیر نماید، اما مانعی وجود ندارد که از صدور رأی دیوان در مورد این که آیا لهستان در اجرای آن قوانین به تعهدات خود نسبت به آلمان براساس کنوانسیون ژنو عمل کرده، جلوگیری کند».

بنابراین، حتی اگر برتری حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی را بپذیریم، این امر از اهمیت مقررات داخلی نمی‌کاهد، زیرا این مقررات در موضوعات بین‌المللی متعددی مانند صلاحیت دولت ساحلی در مناطق دریایی، شرایط اکتسابی تابعیت، تعیین مقام صلاحیت‌دار برای انعقاد معاهدات بین‌المللی و غیره ... قابل استناد می‌باشد. با این حال، قوانین داخلی مغایر با مقررات بین‌المللی را نمی‌توان پذیرفت. هم‌چنین سکوت قانون اساسی را نمی‌توان وسیله‌ای برای گریز از

تعهدات بین‌المللی قرار داد (موسی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۸-۲۷). به این ترتیب، حقوق و مقررات داخلی در عرصه‌ی بین‌المللی در برخی جهات دارای اهمیت ویژه است. البته، دایره‌ی تأثیر این مقررات در حقوق بین‌الملل به موارد مذکور محدود نمی‌شود و با کشف موضوعات و مسائل جدید، این دایره گستره‌تر خواهد شد.

بند دوم: تأثیر حقوق بین‌الملل بر حقوق داخلی

بررسی نقش و جایگاه حقوق بین‌الملل در نظام حقوقی کشورها به مراتب پیچیده‌تر و مشکل‌تر از موضوع پیشین است، زیرا بررسی آن مستلزم مطالعه‌ی حقوق داخلی کشورهای مختلف می‌باشد تا بتوان با نحوه‌ی برخورد آن‌ها با قواعد حقوق بین‌الملل آشنا شد. در طرحی که کمیسیون حقوق‌دانان آمریکایی در سال ۱۹۲۷ در ریودوژانیرو تهیه کرده‌اند لزوم رعایت و احترام حقوق بین‌الملل از طرف مقامات داخلی کشورهای آمریکایی مورد قبول واقع شده و علاوه بر آن، تصریح شده است که قوانین ملی نباید مخالف حقوق بین‌الملل باشند. دادگاه‌های داخلی کشورهای مختلف جهان، به شیوه‌های گوناگونی با تلفیق قواعد حقوق بین‌الملل با حقوق داخلی برخورد کرده‌اند (همان: ۲۹). این شیوه را تقریباً تمامی نویسندگان کتاب‌های حقوق بین‌الملل به صورت کامل و جامع ذکر نکرده‌اند و عمدتاً به دو کشور شاخص آمریکا و انگلیس به دلیل تفاوت نحوه‌ی برخورد، پرداخته‌اند. آن‌چه مهم به نظر می‌رسد، تشریح دو نظریه‌ی «تبدیل» و «تلفیق» و کارکرد آن‌ها در قوانین داخلی این کشورهاست. در انگلستان در ارتباط با قابلیت تسری قواعد حقوق بین‌الملل در حقوق داخلی، اساساً دو نظریه مطرح است:

۱. نظریه‌ی تبدیل: به موجب نظریه‌ی تبدیل، نظام حقوقی داخلی و حقوق بین‌الملل دو نظام کاملاً متمایز می‌باشند. از این دیدگاه، قوانین بین‌المللی زمانی در صحنه‌ی داخلی اعتبار می‌یابند که در اثر استفاده از دستگاه قانونی مناسب مانند تصویب توسط مجلس، صریحاً و مشخصاً به یک قانون داخلی تبدیل شده باشند.

۲. نظریه‌ی تلفیق: برخلاف نظریه‌ی مزبور، نظریه‌ی تلفیق بر این پایه استوار است که حقوق بین‌الملل به خودی خود و بدون نیاز به روش تصویب و تأیید

قانونی، بخشی از حقوق داخلی و جزو لاینفک آن به شمار می‌آید. ولی به نظر می‌رسد در قرن حاضر با محدود شدن خودمختاری دولت‌ها و احساس لزوم همکاری بین‌المللی، قواعد بین‌المللی جایگاه خود را پیدا کرده‌اند. هر قدر که حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی جدا از یکدیگر فرض شوند، خواه ناخواه در موارد بی‌شماری با یکدیگر تماس پیدا می‌کنند.

گفتار سوم: ارزش معاهده نسبت به قانون اساسی

در روابط بین‌المللی معاهدات بر قوانین داخلی کشورهای عضو اولویت دارند. در این رابطه به موجب ماده ۲۷ کنوانسیون وین ناظر بر حقوق معاهدات، یک طرف معاهده نمی‌تواند قصور خود در اجرای معاهده را با استناد به قوانین داخلی خود توجیه نماید. منشور ملل متحد نیز بر اصل احترام به تعهدات ناشی از عهدنامه‌ها و دیگر منابع حقوق بین‌الملل، تأکید نموده است. در هر کشور قانون اساسی مقدم بر قوانین عادی است به نحوی که وضع قوانین عادی بر خلاف مقررات قانون اساسی ممنوع است. در اکثر کشورهای جهان ارزش معاهده به حدی است که هیچ معاهده‌ای که مغایر قانون اساسی باشد به مرحله‌ی اجرا درنخواهد آمد. از جمله در ج. ا. با توجه به این که معاهده‌ای که در مجلس شورای اسلامی به تصویب می‌رسد می‌بایستی به تأیید شورای نگهبان نیز برسد تا مطابقت مفاد آن با شرع و قانون اساسی مورد بررسی قرار بگیرد، اصولاً معاهده‌ای که مغایر قانون اساسی این کشور باشد مورد تأیید شورای نگهبان واقع نشده و در قالب قانون پذیرفته نخواهد شد. به هر حال، مراجع بین‌المللی در مقام رسیدگی به مسئولیت دولت‌ها در قبال عدم انجام تعهدات مندرج در معاهدات منعقدہ استناد ایشان به مغایرت معاهده با حقوق داخلی را توجیه قابل قبولی ندانسته‌اند. از جمله دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه‌ی شهر آزاد دانزیک اعلام داشته: با توجه به اصل عموماً پذیرفته شده، هیچ دولتی نمی‌تواند به منظور عدم اجرای تعهداتی که حقوق بین‌المللی یا عهدنامه‌های در حال اجرا برعهده‌اش می‌گذارند، در برابر دولت دیگر به قانون اساسی خود استناد نماید.

مبحث سوم: جایگاه قواعد عمومی قراردادها در معاهدات بین‌المللی

گفتار اول: نقش قواعد عمومی قراردادها در انعقاد معاهدات

درست است که حقوق بین‌الملل الزاماً حاکم بر معاهدات است اما به تنهایی حاکم نیست، زیرا که معاهدات با مسائل مختلفی سروکار دارند که طبیعتاً هم تابع نظام بین‌الملل و هم تابع نظام قضایی داخلی هستند (حکمت، ۱۳۶۴: ۱۲). در هنگام انعقاد معاهده، قواعد حقوق داخلی نیز در آن سهمینند، به عنوان مثال برای تشخیص مقام صلاحیت‌دار جهت مذاکره، انعقاد و تصویب معاهده، باید به قانون اساسی و داخلی کشورها رجوع کرد. برای درک و کشف موضع دولت‌ها نسبت به یک معاهده یا موضوع بین‌المللی، باید حقوق داخلی آن‌ها مورد مطالعه قرار گیرد. مخصوصاً در موارد ایجاد اختلافات بین‌المللی که قوانین داخلی هر ملت و دولت، به خوبی نشان‌دهنده‌ی رعایت یا عدم رعایت تعهدات بین‌المللی از سوی کشورهاست. درست است که قوانین داخلی مغایر با مقررات بین‌المللی را نمی‌توان پذیرفت و سکوت قانون اساسی و قوانین داخلی دیگر، نمی‌تواند وسیله‌ای برای گریز از تعهدات بین‌المللی باشد، اما این موارد از اهمیت و جایگاه قوانین و قواعد داخلی نمی‌کاهد.

مذاکره در معاهدات، نشان‌دهنده‌ی اعلام قصد و اراده‌ی طرفین است، بنابراین مانند حقوق داخلی، برای انعقاد معاهده، به اعلام اراده و رضایت نیاز داریم اما برخلاف قواعد عمومی قراردادها که در ماده ۱۹۳ قانون مدنی بیان می‌دارد: «انشاء معامله ممکن است به وسیله‌ی عملی که مبین قصد و رضا باشد مثل قبض و اقباض حاصل گردد مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد». در معاهدات عملی هم چون قبض و اقباض برای اعلام اراده، کافی و حتی ممکن نیست. رضایت طرفین چه در حقوق داخلی و چه در معاهدات، بسیار حائز اهمیت است. چه آن‌که در معاهدات نیز اگر تقلب، اجبار، زور یا اشتباه رخ دهد، آن رضایت معیوب خواهد بود. بنابراین واضح است که مواردی هم چون اهلیت، رضا و موضوع معین که در ماده ۱۹۰ قانون مدنی بیان شده، در قواعد مربوط به معاهدات نیز جزو شرایط اساسی می‌باشد. اما این‌که تقلب، اجبار، اعمال زور یا اشتباه، مشخصاً به چه معناست و این عیوب دقیقاً به چه صورت برطرف خواهند شد یا این‌که دامنه‌ی شمول اعمال زور نسبت به یک دولت

چیست و چه اعمالی را در بر می‌گیرد، جای سوال است؛ البته کنوانسیون وین به منشور ملل متحد و اصول ذکر شده در کنوانسیون استناد کرده لکن گاهی این منابع پاسخ‌گوی تمامی ابهامات و نقایص نیستند و این جاست که قواعد عمومی قراردادها با داشتن قوانین منسجم و محکم، راه‌گشا و کاربردیست. اهلیت داشتن برای انعقاد معاهدات به معنای عقل و رشد و بلوغ نیست بلکه صلاحیتی است که حقوق بین‌الملل باید آن را برای تابعانی هم‌چون سازمان‌های بین‌المللی، حکومت‌ها، دولت‌ها و تابعان دارای شکل خاص، بشناسد. از این جهت، تعهدات حقوقی و قضایی باید به عهده‌ی کشورها، دولت‌ها و سازمان‌ها بار گردد و نه کسانی که موضوع را مورد مذاکره قرار می‌دهند (مانند رئیس دولت). مواردی نظیر مشروعیت جهت معامله، شاید در معاهدات کاربردی خاص نداشته و تنها برای دول اسلامی حائز اهمیت باشد.

در پاسخ به این سوال که: آیا الزاماً باید کنوانسیون وین ۱۹۶۹ بر معاهدات حاکم باشد یا می‌توان یک قانون داخلی را بر معاهدات حاکم دانست؟! باید گفت: کنوانسیون وین در سطح گسترده‌ای به یک راهنمای معتبر برای ایجاد و اجرای معاهدات تبدیل شده است و البته قواعد حقوق بین‌الملل عرفی در مورد مسائلی که مشمول مفاد عهدنامه نمی‌شود، جاری خواهد بود. به نظر می‌رسد شاید در موارد جزئی که ممکن است پیش آید، مانند: اختلافات، ابهامات، تعارضات و نقایص، بتوان در زمان انعقاد معاهده و از قبل، قوانین داخلی یکی از دولت‌ها را حاکم دانست.

گفتار دوم: نقش قواعد عمومی قراردادها در تفسیر معاهدات

بند اول: مرجع تفسیر معاهده

یکی از مسائل مهم در جریان اجرای معاهداتی که به تصویب کشورهای عضو می‌رسند، تفسیر مفاد آنها است. در واقع با توجه به این که امضاکنندگان یک معاهده، معنی و مفهوم مشخصی را برای مفاد آن در نظر داشته‌اند و در واقع، معاهده نتیجه‌ی اراده‌ی جمعی ایشان می‌باشد، آیا محاکم داخلی صلاحیت بررسی مفاد و تعیین نحوه‌ی اجرای آن را دارند

یا این که باید این امر را مثلاً به یک مرجع بین‌المللی سپرد؟ در حمایت از تفسیر معاهده به وسیله‌ی محاکم داخلی می‌توان استدلال نمود که چون مثلاً در کشور جمهوری اسلامی ایران، معاهده پس از طی تشریفات مقرر در قالب قانون تصویب و منتشر می‌شود، بر این اساس به موجب ماده ۹ قانون مدنی ایران در حکم قانون و از نظر اعتبار همانند سایر قوانین داخلی است (ماهرزاده، ۱۳۵۹: ۹).

مستنبط از اصل ۷۳ قانون اساسی ج. ا. چون معاهده در حکم قانون است، مجلس شورای اسلامی حق تفسیر معاهداتی را دارد که خود تصویب نموده است، بنابراین، در اجرای این اصل دو اشکال اساسی وجود دارد. اول این که در حکم قانون بودن با خود قانون بودن متفاوت است و دوم این که چون اصولاً مجالس قانون‌گذاری به رموز اجرایی مقررات معاهده واقف نیستند، تفسیری که از معاهده می‌نمایند، احتمالاً هیچ نوع کمکی به رفع اشکالات اجرایی و به خصوص موانع قضایی مقررات معاهده نمی‌نماید؛ اما اینگونه نیست، دادگاه ایرانی صلاحیت تفسیر معاهده‌ای که در قالب قانون تصویب شده را دارد و در واقع نمی‌توان از این حیث تفاوتی بین قوانین صادره از یک مرجع قائل شد. البته چنانچه تفسیر معاهده با مسائل مربوط به حقوق عمومی و یا نظام بین‌الملل عمومی ارتباط پیدا کند، شایسته است ترتیبات خاصی جهت تفسیر چنین معاهداتی از سوی دول متعاقد اتخاذ گردد. بنابراین قواعد عمومی قراردادها در موارد خاص و لزوم تفسیر، می‌توانند نقش مهمی را ایفا کنند مخصوصاً زمانی که به عنوان مرجع تفسیر انتخاب شده باشند. محاکم و قضات داخلی اکثراً صلاحیت دارند معاهده‌ی مبهم و مجمل را به خصوص در مواردی که تفسیر معاهده با حقوق و منافع خصوصی در ارتباط است را تفسیر نمایند. البته اولاً تفسیر مذکور در حکم قانون نمی‌تواند باشد، در نتیجه محدود است به همان معاهده و در موضوع خاص آن قابل اعمال است و حتی خود محکمه در موارد مشابه ملزم نیست از تفسیر خود تبعیت نماید. ثانیاً در موارد مربوط به حقوق عمومی و نظام بین‌المللی لازم است ترتیبات خاص دیگری برای تفسیر معاهدات بین‌المللی از سوی دولت‌ها غیر از محاکم داخلی اتخاذ شود (ابراهیمی، ۱۳۸۳: ۷۵).

بند دوم: محدودیت‌های تفسیر معاهده

تفسیر سندی مثل معاهده یا قانون به منظور رفع ابهام و کشف محتوای دقیق آن صورت می‌پذیرد. به عبارت دیگر هرگاه تعهدات طرفین یک معاهده مشخصاً در متن آن ذکر نشده باشد باید مرجع صلاحیت‌دار حل اختلاف در این رابطه با اعمال روش تفسیر خاصی رفع ابهام و زمینه‌ی اجرای معاهده را فراهم سازد. بنابراین، آن‌چنان که دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی صریحاً اعلام داشته: زمانی که دیوان در مقام تفسیر یک متن است که ابهام ندارد باید آن را چنان که هست، اجرا نماید بدون این که از خود بپرسد، آیا می‌توان عبارتی به آن افزود یا عبارت بهتری را جانشین عبارات موجود نمود.

در رابطه با تفسیر قانون نیز عنوان شده: تفسیر عبارت است از توضیح قانون، کشف محتوای قانون، استخراج متن دقیق و واقعی قانون. تفسیر به معنی تغییر و نوآوری نیست، بلکه اعلام قانون و شناسایی آن است (دمولومب، ۱۸۶۵: ۷۶). در واقع بنا به نظریه‌ی سنتی، قاضی تنها نقل قول‌کننده‌ی نظر مقلد است و حق ندارد چیزی به آن بیفزاید یا از آن کم کند. بنابراین در هر دو مورد چنانچه ابهامی در متن مورد اختلاف نیست، تفسیر آن موجه نمی‌باشد و مثلاً در رابطه با یک چنین معاهده‌ای نیازی نیست برای یافتن قصد طرفین به کارهای مقدماتی مربوط به آن رجوع نمود. در صورت پذیرش صلاحیت محاکم داخلی برای تفسیر قوانین متضمن معاهداتی که مربوط به منافع خصوصی هستند، این سؤال مطرح می‌شود که در زمان طرح موضوعی در رابطه با محتوای چنین معاهداتی که در قالب قانون در سیستم حقوقی داخلی کشورهای عضو وارد شده‌اند در محاکم یکی از کشورهای عضو آیا تفسیر معاهده باید بر اساس نظرات اعضای آن و خصوصاً با هماهنگی قوه مجریه که در جریان انعقاد معاهده بوده است به عمل آید یا این که باید تفسیر قضایی در محاکم بر اساس روش تفسیر معمول و ادبیات حقوقی پذیرفته شده در مقرر دادگاه و همانند دیگر قوانین این کشور صورت پذیرد و به عبارت دیگر، به مثابه یک قانون داخلی باشد؟ بدیهی است، چنانچه

قانون متضمن معاهده، کاملاً به مثابه دیگر قوانین تلقی شود باید به شیوه‌ی معمول تفسیر عمل شود، در حالی که توسل صرف به روح قانون‌گذاری و مفاهیم داخلی در مقام تفسیر یک معاهده، نادیده انگاشتن رابطه بین‌المللی کشور مقرر دادگاه با دیگر کشورها می‌باشد و ممکن است با مفاد توافق طرفین معاهده منطبق نباشد. در چنین مواردی قاضی اگر در پی یافتن قصد و اراده مقسن است، با توجه به این واقعیت که قانون‌گذار در جریان وضع قانون متضمن معاهده به منظور و اراده‌ی مشترک دولت‌های امضاکننده‌ی آن از جمله دولت خودش احاطه داشته و عبارات و جملات قانون مربوطه را با توجه به این امر تدوین نموده (مثلاً با توجه به اسناد مذاکرات مبنای معاهده) است که می‌تواند به نظر امضاءکنندگان معاهده دست یابد تا تصمیم متخذه دور از واقعیت نباشد. تنها در این صورت است که می‌توان امید داشت معاهده در تمام کشورهای عضو به نحو یکسان اجرا گردد. البته ممکن است مثلاً اصطلاحی تعریف نشده در یک معاهده وجود داشته باشد که محکمه نتواند با بررسی اسناد معاهده به نظر طرفین معاهده در مورد معنی، مفهوم و یا مصادیق آن دست یابد که در این صورت چاره‌ای جز توسل به تعاریف داخلی نیست. همین استدلال در مورد اختیار محکمه در رفع نواقص و کمبودهایی در معاهده که اجرای آن را با مشکل مواجه می‌سازد قابل ذکر است (سلجوقی، ۱۳۷۰: ۱۲۸). و در چنین مواردی لزوم رجوع به قواعد عمومی قراردادها نمایان می‌گردد.

■ نتیجه‌گیری:

وجود قواعد و قوانینی نظام‌مند هم‌چون قوانین داخلی، در عرصه‌ی جهانی نیز لازم است. رویه‌ی قضایی بین‌المللی و طرز عمل دولت‌ها در اجرای مقررات حقوق بین‌الملل، اولویت حقوق بین‌الملل را مسلم می‌سازد. در حال حاضر این اولویت مورد قبول اغلب علما و حقوق‌دانان کشورهای مختلف است. همان‌طوری که بیان شد، ملت‌ها متشکل از افراد می‌باشند و این اشخاص حقیقی هستند که به دولت، مفهوم و معنا می‌بخشند. بدون افراد، بدون ملت و بدون جامعه، دولت‌ها معنا و مفهومی ندارند. بنابراین در عرصه‌ی بین‌المللی برای رسیدن به نتیجه‌ای رضایت‌بخش، حفظ صلح و امنیت و آرامش و نیل به اهدافی

برجسته و ستودنی، به نظر می‌رسد. هر جا که قانون یا قاعده‌ای بتواند این روند را تسریع بخشد، می‌تواند نقش و جایگاهی ارزنده در معاهدات بین‌المللی داشته باشد. قواعد عمومی قراردادها بعنوان بخش مهمی از قوانین داخلی، با قابلیت تطابق و کارآیی بسیار، می‌تواند در معاهدات بین‌المللی نقش مهمی ایفاء کنند. با توجه به این که قواعد عمومی قراردادها به منظور جلوگیری از تضییع طرفین قرارداد و احتراز از تقلب مدون شده‌اند. مسلماً در معاهدات نیز چنین اهدافی برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب، مدنظر متعاهدین می‌باشد. قواعد عمومی قراردادها در موارد خاص و لزوم تفسیر، می‌توانند نقش مهمی را ایفاء کنند مخصوصاً زمانی که به عنوان مرجع تفسیر انتخاب شده باشند. محاکم و قضات داخلی اکثراً صلاحیت دارند معاهده‌ی مبهم و مجمل را به خصوص در مواردی که تفسیر معاهده با حقوق و منافع خصوصی در ارتباط است را تفسیر نمایند. البته اولاً تفسیر مذکور در حکم قانون نمی‌تواند باشد، در نتیجه تفسیر نسبی بوده و محدود است به همان معاهده و موضوع خاص آن قابل اعمال است و حتی خود محکمه در موارد مشابه ملزم نیست از تفسیر خود تبعیت نماید. ثانیاً در موارد مربوط به حقوق عمومی و نظام بین‌المللی لازم است ترتیبات خاص دیگری برای تفسیر معاهدات بین‌المللی از سوی دولت‌ها غیر از محاکم داخلی اتخاذ شود. به نظر می‌رسد که قواعد عمومی قراردادها نه تنها در حقوق داخلی، بلکه در وسعت بین‌المللی و فراتر از مرزها با معاهدات بین‌المللی تا حدودی و در شرایطی خاص قابل انطباق است و قلمرو خاصی در معاهدات دارد. در عرصه‌ی بین‌المللی برای رسیدن به نتیجه‌ای رضایت‌بخش، حفظ صلح و امنیت و آرامش و نیل به اهدافی برجسته و ستودنی، به نظر می‌رسد هر جا که قانون یا قاعده‌ای بتواند این روند را تسریع بخشد، می‌تواند نقش و جایگاهی ارزنده در معاهدات بین‌المللی داشته باشد. قواعد عمومی قراردادها به عنوان بخش مهمی از قوانین داخلی با قابلیت تطابق و کارآیی بسیار، می‌توانند در معاهدات بین‌المللی نقش مهمی ایفاء کنند. با توجه به این که قواعد عمومی قراردادها به منظور جلوگیری از تضییع طرفین قرارداد و احتراز از تقلب مدون شده‌اند، مسلماً در معاهدات نیز چنین اهدافی برای رسیدن به نتیجه‌ای مطلوب، مدنظر متعاهدین می‌باشد. از طرفی با توجه به این که حقوق بین‌الملل و معاهدات (به عنوان مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل) به عنوان نظام کلی و حاکم بر دولت‌ها و ملت‌ها می‌باشند، شایسته است این‌گونه

به نتیجه برسیم که: قواعد عمومی قراردادها به طور محدود و در مواردی خاص می‌توانند نقش و جایگاه مهمی در معاهدات داشته باشند. شاید در موارد جزئی که ممکن است پیش آید، مانند: اختلافات، ابهامات، تعارضات و نقایص، بتوان در زمان انعقاد معاهده و از قبل، قوانین داخلی یکی از دولت‌ها را حاکم دانست. ممکن است مثلاً اصطلاحی تعریف نشده در یک معاهده وجود داشته باشد که محکمه نتواند با بررسی اسناد معاهده به نظر طرفین معاهده در مورد معنی، مفهوم و یا مصادیق آن دست یابد که در این صورت چاره‌ای جز توسل به تعاریف داخلی نیست. همین استدلال در مورد اختیار محکمه در رفع نواقص و کمبودهایی در معاهده که اجرای آن را با مشکل مواجه می‌سازد قابل ذکر است و در چنین مواردی لزوم رجوع به قواعد عمومی قراردادها نمایان می‌گردد، اما تا حدی که به استقلال و حاکمیت سایر دولت‌ها و برتری حقوق بین‌الملل به عنوان نظام کلی حقوقی، خدشه وارد نیاید و مغایر با اهداف بین‌المللی و پذیرفته شده توسط دولت‌ها نباشد. معاهدات بین‌المللی به لحاظ این که میان تابعان حقوق بین‌الملل انعقاد می‌یابند، ارتباط مستقیم با حاکمیت دولت‌ها دارند لذا تکامل آن‌ها نقش مهمی در صلح جهانی خواهد داشت و از طرفی استقلال کشورها را تحکیم می‌سازند. الهام از حقوق داخلی و بالأخص قواعد عمومی قراردادها می‌تواند با رفع کمبودها، روند تکامل قواعد حاکم بر معاهدات را تسریع بخشد. هماهنگی دولت‌ها و ملت‌ها از طریق معاهدات، موجب هماهنگی حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی خواهد شد، به هر میزان که این هماهنگی قوت گیرد، نظام حقوق بین‌الملل به عنوان نظام حقوقی جهانی، استوارتر شده و به عنوان مرجعی بین‌المللی برای تمامی دولت‌ها و ملت‌ها صلح، امنیت و آرامش را به ارمغان خواهد آورد. وجود قواعد و قوانینی نظام‌مند هم‌چون قوانین داخلی در عرصه‌ی جهانی نیز لازم است. بنابراین با این هماهنگی، قواعدی به وجود خواهند آمد که توسط تمامی ملت‌ها قابل پذیرش باشند و مسیر دست‌یابی به قواعد عمومی معاهدات به صورت جامع و کامل، هموار خواهد شد.

به نظر می‌رسد در موارد مرتبط، قواعد عمومی قراردادها در معاهدات بین‌المللی کاربرد بسیاری دارد و این استدلال در مورد رفع نواقص موجود که اجرای معاهده را مشکل می‌سازد نیز قابل تعمیم است. البته این کاربرد

به صورت خاص و محدود اعمال می‌شود. از طرفی با توجه به این که حقوق بین‌الملل و معاهدات (به عنوان مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل) به عنوان نظام کلی و حاکم بر دولت‌ها و ملت‌ها می‌باشند، شایسته است این گونه به نتیجه برسیم که: بخش‌هایی از قواعد عمومی قراردادها به طور محدود و در مواردی خاص می‌توانند نقش و جایگاه مهمی در معاهدات داشته باشند.

■ منابع:

ابراهیمی، نصرالله. (۱۳۸۳). حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: انتشارات سمت.

امامی، حسن. (۱۳۸۲). حقوق مدنی، تهران: انتشارات اسلامیه.

امیدی، علی. (۱۳۸۸). حقوق بین‌الملل: از نظریه تا عمل، تهران: انتشارات میزان.

حکمت، محمدعلی. (۱۳۶۴). تأثیر اوضاع و احوال در اعتبار معاهدات و قراردادهای بین‌المللی، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۴، صص ۴۵-۴۸.

ذوالعین، پرویز. (۱۳۸۶). مبانی حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ذوالفقاری، مجید. (۱۳۸۱). تأثیرات متقابل حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی، مجله معرفت، شماره ۵۸، صص ۹۱-۹۷.

سلجوقی، محمود. (۱۳۷۰). حقوق بین‌الملل خصوصی، جلد ۱، تهران: نشر میزان، چاپ اول.

شهیدی، مهدی. (۱۳۸۲). حقوق مدنی، جلد ۳، تهران: نشر مجد، چاپ اول.

ضیایی بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۹۰). حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: انتشارات گنج دانش.

- عالیخانی، محمد. (۱۳۹۰). حقوق بین الملل، تهران: انتشارات خط سوم.
- ماهروزاده، رضا. (۱۳۵۹). تفسیر معاهدات بین المللی، مجله روابط بین الملل، دانشگاه تهران، ص ۹.
- موسوی بجنوردی، محمد. (۱۴۰۱ق). قواعد فقهیه، جلد ۲، تهران: موسسه عروج.
- موسی زاده، رضا. (۱۳۸۳). بایسته های حقوق بین الملل عمومی، جلد ۱، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- والاس، ربکا. (۱۳۸۲). «حقوق بین الملل»، ترجمه قاسم زمانی و مهناز بهراملو، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی، چاپ اول.
- هنجی، علی. (بی تا). قراردادهای بین المللی و میزان اعتبار آنها، قابل دسترس در سایت www.moc.ratsogwal.www.

Demolombe, C. (1865). Cours de Code Napoleon, Paris, Durand et Hachette, 3 ed, Simon. Denys, op. cit, p. 76.

www.gplk92.blogspot.com.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

The Place general rules of contracts in international treaties

Ali Fagih Habibi; Neda Samyar

Abstract

Treaties and agreements are similarities and differences. But the key difference is that you agreed to the terms of the agreement, to governments that have is applicable and usually not in general use. In fact, the civil rights people have no right to evade the law but members of the international community the right. In terms of credit conditions, agreements and contracts somewhat harmony. Contracts for accuracy, conditions that treaties are not exempt from this feature. Generally between the two, conditions such as consensual, given topic and to some extent the capacity is common but in some important cases and in detail, as are established between the two. Unification treaty and the law of treaties adopted so that virtually priorities And research community in the field of the parts of the general rules of international treaties general rules for treaties to achieve comprehensive and authoritative legal system prevailing world And the use of domestic laws have been formulated to be accurate, The major recommendations of this study.

Keywords: agreements, contracts, general rules of contracts, international law, domestic law

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی